



دایپوت

۲۶ خرداد

يك دليل ادامه پيداكنند در حساس ترين لحظه‌ای كه تعيين كننده سرنوشت ما و فرزندان ماست و موضع گيري فكري مادر برابر آن ميتواند نقش مهمی در رشد و تكامل وجدان سياسي ما بازی كند همچنان از تفكر و تعقل ممنوع و محروم باشيم و اگر تدوين و تصويب قانون اساسی بگونه‌ای صورت گيرد كه فقط عده‌ای از خواص و محارم ارباب قدرت در آن سهم و شريك باشند و شمار عظيمی از زبندگان و نخبگان جامعه عملاً از حريم بحث و نقد و ارزیابی آن دور و مهجور بمانند پس چه وقت محرم اين حرم خواهند شد و اگر شركت مردم در تعيين سرنوشتشان در چنين موقعی كه خشت اول نظام سياسي و اجتماعی مملكت كار گذاشته ميشود بمصلحت نباشد پس چه وقت بمصلحت خواهد بود؟ ما چه خواهيم و چه نخواهيم ناچاريم كه تشنج و تشنگی ناشی از اختلاف آراء و عقائد را تحمل كنيم، و اگر الان حاضر به روبروشدن با واقعيت نباشيم دير باز و در موقع انتخابات اولين مجلس شورا و انتخاب اولين رئيس جمهور واقعيت با ما روبرو خواهد شد. و اين در صورتی است كه واقعا در آنچه ميگوئيم و مينويسيم و در آنچه ساليان دراز بعنوان آزاديخواهی و دفاع از حكومت حق و حقيقت و دفاع از ديمكراسی به خلق الله تحويل داده‌ايم صادق و صميمی باشيم. جز اين باشد، و اگر آن فتنه‌ها و فريادها بخاطر لحاف ملانصرالدين بوده است البته راه درست همین است كه پيش گرفته‌ايم.



از نظر مخلص اشتباهی كه بعضی از مدافعان با حسن نيت تسريع در تصويب قانون اساسی مرتكب ميشوند ترجيح اهميت اجراء و اعمال قانون اساسی بر تدوين و تصويب آنست در حاليكه نقش و تاثير دومی در سرنوشت سياسي ما اگر بيشتر از اولی نباشد كمتر از آن نيست. درست است كه علت غائی تدوين و تنظيم هر قانونی اجراء و تنفيذ آنست اما نبايد از نظر دور داشت كه شيوه تدوين و تصويب يك قانون از شيوه اعمال و اجراء آن جدا نيست و اين نكته در مورد سند با ارزش و با اهميتی نظير قانون اساسی جمهوری اسلامی ايران بيش از هر قانون دیگری صدق ميكند، تمام قضيه فقط اين نيست كه قانونی به تصويب مراجع معيني برسد و موجوديت و عمل كسانی كه در راس جامعه نشسته‌اند تنفيذ و تثبيت شود ب علاوه امن و امان مملكت و نفوذ كلام و نيات مقام كسانی كه بر آن مملكت حكومت مي‌كنند تنها مشروط و موقوف به تدوين و تصويب يك يا مجموعه‌ای از قوانين نيست، كه اگر اين قوانين تصويب نشود اعتبار و حيثيت و دوام و قوام دولت و دولتيان خدشه پذيرد و کسی برای او امر و نواهی آنها تره خرد نكند و امن و آرامش مملكت هم بخطر بيفتد. اگر چنين بود هيچ انقلابی در دنيا از قوه

امروز بعد از مطالعه چند اظهار نظر كه همگی آنها ناظر به لزوم تسريع در تصويب قانون اساسی بود متوجه شدم كه از ديمكراسی تا ديكتاتوری فقط سرموئی انصاف فاصله وجود دارد. تمام دلائلی كه تا بحال در لزوم تسريع در تصويب قانون اساسی اقامه شده است همان دلائلی است كه معمولاً در ضرورت قبول حكومت فردی و رد ونقی ديمكراسی اقامه ميشود. مگر فرانكو و سالازار و موسولینی و محمد رضا برای اثبات لزوم ديكتاتوری چه ميگفتند؟ آنها هم ميگفتند كه برای مملكت نبايد لنگ بماند و اگر خواهيم هرامری را با موافقت و رضایت چند صد وكيل سرسخت و سختگير و دقيق و ايرادگير انجام دهيم «برای كاری مثل قانون اساسی كه صد و پنجاه ماده دارد اظهار نظر يا تصديق و قبول برای هر ماده سالها وقت لازم دارد» و در اين فاصله همه كارها فلج خواهد شد و مملكت براه سقوط خواهد رفت و توطئه خواهند كرد و هكذا فعل و تفعل!

اگر آزادی و ديمكراسی اينقدر بي دردسر و آسان و سهل الحصول و سهل الوصول بود كه همه كارها به قيام و فمودی حل و فصل شود و معدودی بجای كثیری فكر كنند و تصميم بگيرند و فرجام و سرنوشت نسلها و فرنها از سلخی تا به غره‌ای معلوم و محتوم گردد و حق مسلم ميليونها انسان فرزانه و آزاده در تعيين مقدراتشان فدای مصلحت تسريع و تسهيل انجام امور شود چه داعی داشت كه بساط ديكتاتوری را بهم بريزيم و علم و كتل انقلاب را بلند كنيم و هزاران انسان مجاهد و مبارز را بجلوی توپ و تانك بفرستيم كه از حفظ جان و سرخوش اندیشه نكنند و بخاطر استقرار نظمی فداكاری و جانبازی كنند كه ديكتاتوری هم می‌توانست به آن بيالذ و ايجاد و ابداع آنرا بحساب كرامات خود بگذارد؟ ديمكراسی و آزادی اگر سختی و صعوبت نداشته و سراسر تنعم و آسودگی و فراغت و بيدردی بود به پشيزی نمی‌ارزید و كلام شاعر است كه:

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست

عاشقی شيوه رندان بلاکش باشد

ما اگر متوقع باشيم كه بدون تمرين و تجربه برخورد آراء و عقائد و بدون تحمل تشنگی و تشنج ناشی از تنوع و اختلاف اندیشه‌ها و سليقه‌ها ب يك حكومت اصيل و مردمی دست يابيم براه خطارفته‌ايم. ما سالها زیر سلطه و سيطره ديكتاتور عملاً از هر نوع تفكر سياسي محروم بوده‌ايم و در تار و پودنوعی تعبد و اطاعت كور كورانه در برخورد با مسائل روز حق هيچگونه چون و چرا و مباحثه و مناقشه را نداشته‌ايم. اگر قرار باشد كه در عصر انقلاب هم ركود فكري و تنبلی ذهنی ما بهزار و

آدرس مجله نگین: پهلوی سابق كوچه عدل - تلفن ۶۴۶۷۵ - تلفن مدير ۶۵۴۷۰۷ - اشتراك سالانه ۱۴۰۰ ريال
خواهشمند است وجه اشتراك را به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی شعبه نكوه بنام مدير مجله و اريز كنيد و فیش آنرا برای ما بفرستيد

■ روی جلد: دهخدا و مبارزه با استبداد - طرح از علی خسروی - صفحه ۲۳ را بخوانيد - پشت جلد: طرح از بهروز شادان

بفعل درنیامد و قدرت و شوکت و تخت و تخت و نفوذ و نیروی آریامهر هم هیچوقت زوال پیدا نمی‌کرد. انقلاب ایران باید این درس را لافل به بیشتازان آن داده باشد که قدرت و اعتبار و نفوذ و حیثیت يك دولت به سرعت تدوین و تصویب قوانین آن دولت نیست. هیچ دستگاهی سریعتر از مجالس فلاپی و آن چنانی قوانین پیشنهادی يك دولت را تصویب نمی‌کرد و هیچ نظامی در افکار عمومی يك مملکت بی‌دیشه‌تر و بی‌بنیادتر و مخدوش‌تر و نامعقول‌تر از آن نوع مجالس و آن نوع دولتها نبود و قانونی نامحترم‌تر و بی‌اعتبارتر از آن قوانین که دائما در معرض تجاوز و تعرض حاکم و محکوم بود نماند. و نه دانائی خیر دارد. و همیشه سقوط و لغزش و انحراف از اینجا شروع می‌شود که برای اینکه قوانینی سریعاً تصویب شود، مجالسی لازم است تا آنها را سریعاً تصویب کند و مجلسی چنین چابک و چالاک و ترفرنز به نمایندگانی رام و آرام و سر بزیر و مطیع و مساعد نیامد. و برای شناخت و انتخاب چنین نمایندگانی دستگاهی لازم است که صورت سازی و صندوق سازی کند و اهل و نااهل و راحت و ناراحت را از یکدیگر تمیز دهد و چنین دستگاهی برای اینکه کارش را سریع و خوب انجام دهد لازم است که وسیله خوب و اتومبیل خوب و دستگاههای گیرنده و فرستنده خوب داشته باشد. و چنین چیزهایی برای اینکه خوب بدست بیاید لازم است که پول خوب هم در اختیار دستگاه باشد و پول خوب احتیاج به بازار خوب و فروشنده و تاجر خوب نیازمند است که جز خرید و فروش و بده و بستان فکر و ذکر نداشته باشند و همه این کارها فقط در يك محیط امن انجام می‌گیرد و محیط امن احتیاج به مامور و مفتش و پلیس و فراول و ساول و دوستاق و دوستانبان دارد که همه شان موقعی بخوبی انجام وظیفه می‌کنند که اسلحه خوب داشته باشند و اسلحه خوب و قرارداد خوب و مطبوعات خوب و قبرستان خوب و هلم جرا!... و این چنین است که بيك سیستم حکومتی مخوف و مهیب می‌رسیم که جز انقلاب و خون و آتش در فاصله ای نه کمتر از ۲۵ سال نمیتواند آنرا از گون و سرنگون کند.

فیلیپ نبود و کسانی را که شاه تشویق میکرد پولدار شوند رعایا نبودند. اکنون تجارت مشروع و معاملات مجاز جای خود را به تاراج ثروت ملی داده بود و رعایا تاراجگرانی بودند که با جنگ و دندان بنیاد پهلوی - ساواک بجان داروندار مردم افتاده بودند و با سببیت تمام می‌دریدند و به یقین می‌بردند.

پول که زیاد شود معنویات و اخلاق رو به کاهش می‌نهد و این همه به آنجا میرسد که هر وسیله‌ای حتی پست‌ترین آنها - برای وصول به شوکت و عزت و قدرت مباح و مشروع تلقی میشود: «پول و ثروت یگانه هدف زندگانی و تکاپوی منحصر بفرد حیات و معیار نهانی ارزشها گشت. همه چیز حتی شرف و حیثیت انسانی، خریدنی و فروختنی شد و ثروت و مکننت وسیله کسب شخصیت و حرمت و امنیت گردید هر چند که در این اواخر این عصر وحشت انگیز دیگر ثروت لزوماً پشتوانه امنیت نبود و کار به آنجا کشید که ثروتمندانی که از قوانین نظام غارت سرپیچی میکردند یا سر به نیست... و یاب به زندان می‌افتادند.»

اما آن اوضاع ویژگی دیگری هم داشت:

«یکی از آثار و شاید ابزار انحطاط معنویت و به لجن کشیدن همه چیز و همه کس و همه جا در آن روزگار و انفسا دون پروری و شریف آزاری بود و سپردن کارهای بزرگ به مردان حقیر و کارهای پست به مردان سترک، و چنانکه از نشانه‌های دوره آخر الزمان گفته‌اند «پست ترین هر صنف به ریاست آن صنف گمارده شد.»

و انقلاب نیز در چنین شرائطی آغاز شد، و بقول نویسنده طولی نگشاید که هرچالشینی به کمانداری تبدیل شد و عقاب جور را سرنگون ساخت. (۱)

عقاب جور گشوده است بال در همه شهر

کمان چله نشینی و تیر آهی نیست
«حافظ»

نه خیال کنید که بدون وجود قانون اساسی سنگ روی سنگ بند نمیشود. پنجاه و هفت سال در این مملکت چیزی بنام قانون اساسی وجود داشت و سنگ هم روی سنگ بند بود ولی چیزی بنام حاکمیت ملت بر سر نوشت خودش مفهومی نداشت و بزرگترین بی‌قانونی‌ها و قانون شکنی‌ها در حضور قانون و علی‌رغم قانون از قوه بفعل آمد. پس وجود و حضور قانون به تنهایی و بدون اسباب و عوامل دیگر هیچ چیز را نجات نمیدهد. انقلاب کشور شوراها در سال ۱۹۱۷ بوقوع پیوست ولی اولین قانون اساسی شوروی در سال ۱۹۲۴ یعنی هفت سال بعد بتصویب رسید. در طی این مدت چیزی که کشور را از حملات و توطئه های مدام قوای ضد انقلاب محافظت کرد و با خطر عظیمی چون مداخله مسلحانه و مشترک قوای آمریکا و انگلیس و ژاپن و فرانسه به مقابله برخاست قانون قالب‌گیری شده‌ای که فقط عده معدودی در تدوین و تصویب آن دست داشته باشند نبود بلکه شور و وطنخواهی و ایمان به آزادی نیروهای رنج دیده و محروم بود. و همین کمونیست‌های که معروف به قبول و اطاعت بی‌چون و چرای اوامر و نواهی دولت ابر قدرت هستند وقتی دومین قانون اساسی آن‌ها در سال ۱۹۳۶ در معرض مشاوره عموم ملت گذاشته شد «این شور پنج‌ماه و نیم ادامه داشت» (۲)

و اتفاقاً در توضیح همین قانون است که می‌خوانیم:

«اگر قبل از برقرار نمودن قانون اساسی تازه محدودیت‌هایی

پس همه بدبختی‌ها از اینجا شروع میشود که طعم شیرین قدرت زبردندان هر صاحب قدرتی مزه میکند و قدرت برای حفظ خود به پول و پول به قدرت وابسته میشود و قضیه به يك دور تسلسل جهانی میگردد. آنها که غایت همه این جنب و جوش‌ها و تپ و تاب‌ها و علت و حکمت وجودی همه تشکیلات مملکتی و همه ضوابط و قوانین اساسی و غیر اساسی آنرا در نامین رفاه مادی خلق الله میدانند و خیال می‌کنند همی‌قدر که جماعت به پول و بیشک رسیدند همه مسائل حل شده است بهتر است سر نوشت شاه را از یاد نبرند و یکبار دیگر آنرا مرور کنند. بدبختی رژیم شاه هم در این بود که میخواست پول را وسیله کسب قدرت و قدرت را وسیله کسب پول و بالاخره همه را بضرر پول ساکت کند. این معنا را نویسنده صاحب نظر و صاحب ذوق معاصر - آقای دکتر سیروس پرهام در کتاب «انقلاب ایران» خیلی خوب شرح داده است. نویسنده در تشریح علل سقوط شاه به توصیف پانزده سال اخیر سلطنت وی می‌پردازد و می‌نویسد:

«... در این دوره پانزده ساله دستگاه حکومت چیزی در ابعاد عظیم‌تر شبیه حکومت هجده ساله عصر لونی فیلیپ و موناشری ژونیه (۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸) شده بود که به گفته توکویل مورخ بزرگ فرانسوی در آن هجده سال دولت در حکم يك شرکت تجاری بود... پول مشکل‌گشای همه معضلات سیاسی و مشکلات اداری بود چرخ همه‌گونه فعالیت اجتماعی به ممد پول می‌چرخید و حتی شخص اعلیحضرت فیلیپ سفته باز قهار و معامله‌گر بر اعتباری شده بود که دم‌بدم به رعایای خود میگفت «پولدار شوید!» اما ماشین جهنمی نظام غارت ایران دیگر آن شرکت تجاری عصر اعلیحضرت لونی

(۱) - دکتر سیروس پرهام: انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی (ص ۲۷)
(۲) - تاریخ معاصر (ص ۴۰۹).

در حق انتخاب برای خدام مذهب، افراد سابق گارد سفید، کولاک های سابق و اشخاصی که مشاغل عام المنفعه ندارند وجود داشت اکنون قانون اساسی تازه هرگونه محدودیتی را در حقوق انتخاباتی برای این قبیل اشخاص تورا میندازد و انتخاب نمایندگان را همگانی میکند» (۳)

و این مطلب را از آن روی نقل کردم که گاه دیده ام ایجاد هر نوع حق اجتماعی حتی برای افرادی نظیر معلمین و استادان دانشگاه که بدون وابستگی با ساواک بنحوی مورد بهره برداری رژیم سابق قرار گرفته اند از نظر بعضی افراد بعنوان يك عمل ضد انقلابی تعبیر میشود و در این طریق تا به آنجا پیش میروند که حتی حقوق انسانی افراد خانواده آنها را نیز انکار میکنند. من نمیدانم در حالی که این امکان برای دستگاه های ما وجود دارد که از طریق بازنشسته کردن افراد بهمان نتیجه مطلوب و منظور «پاکسازان» نائل آیند چرا با اخراج و قطع تنها منبع درآمد و نان بخور و نمیر آنها و خانواده شان جرثومه های نوعی فساد و عقده و خشم و عدم رضایت و انحراف را در جامعه بخش و پراکنده می کنند؟ من از کسانی که دانش و تجربه خود را در خدمت مقاصد پلید رژیم سابق گذاشتند دفاع نمیکنم، من از کسانی سخن میگویم که تنها گناهشان خوشنامی و پاکدامنی توأم با دانائی و آگاهی آنهاست و همین امتیاز بوده که سبب شد رژیم سابق از نام و شهرت آنها برای تطهیر خود سوء استفاده کند. در حقیقت آنها نبودند که بطرف رژیم رفتند بلکه رژیم بود که بطرف آنها رفت و دانشگاهیانی که خود ناظر و شاهد این وضع بوده اند و توطئه ها و فشارهای رژیم سابق را بطرق دیگری تجربه کرده اند هرگز نباید به این بیعدالتی رضا بدهند که مملکتی با چنین فقر علمی از معرفت و آگاهی و دانش معلمان و متخصصان شایسته ای محروم گردد و خانواده هایی به بدترین تحقیر روحی و فکری و بدترین اهانت به شخصیت و حیثیت انسانی روبرو شوند. آیا مائی که دست به این نوع تصفیه ها میزنیم یقین داریم که اگر در موقع و موضع تصفیه شدگان قرار می گرفتیم بگونه ای دیگر واکنش نشان میدادیم؟ و یقین داریم که پاکتر و بیاراسته تر و منزهرتر و بیگناهتر از آنها هستیم؟

من در حاشیه این موضوع و حاشیه حرف کسانی که در امر پاکسازی به راه افراط میروند هیچ سخنی را مناسبتر و محکم تر و مستدل تر از سخن «لنین» نمی بینم که در کنگره هشتم حزب کمونیست درباره اهمیت روشنفکران در صنعت و ارتش چنین گفته است:

«... ما در صورتی میتوانیم کمونیزم را بنا کنیم که وسائل علم و تکنیک بورژوازی آنها برای توده های خلق قابل وصول سازد. برای نیل به این مقصود باید دستگاه و سازمان بورژوازی را گرفت و تمام کارشناسان را جلب بکار کرد. ما نمیتوانیم سطح قوای تولید را بدون کارشناسان بورژوازی بالا ببریم. آنان را باید در يك محیط همکاری صمیمانه قرارداد و کمیسرهای کارگر و کمونیست ها تشریک مساعی رفاقت آمیزی با ایشان بکنند. باید شرائطی تولید کرد که نتوانند از ما جدا شوند ولی باید مقتضیاتی فراهم کردتا بهتر از آنچه در عهد سرمایه داری کار میکردند کار کنند زیرا این صنفی که بورژوازی تربیت کرده در غیر اینصورت کار نخواهد کرد. نمیشود صنفی را بزور چوب بکار واداشت. کارشناسان بورژوازی به کار آمیخته با فرهنگ و تربیت خو گرفته اند.»

لنین ادامه میدهد: «سابقا در حدود سازمان بورژوازی چرخ کار را حرکت در میاوردند و بورژوازی را با موسسات عظیم مادی مجهز و ثروتمند میساختند و سهم ناچیزی نیز به رنجبران میدادند، ولی معهدا فرهنگ را ارتقاء میدادند. زیرا حرفه ایشان چنین اقتضاء میکند. اینان می بینند که طبقه کارگر نه تنها قدر منزلت فرهنگ را میداند بلکه برای تعمیم آن بین توده ها نیز کمک میکند و از این

جهت مناسبات خویش را با ما تغییر میدهند در آنصورت ما معنایم به آنان استیلا خواهیم یافت و تنها سیاستا از بورژوازی جدا نخواهند گشت. باید آنانرا بدستگاه خود جلب کنیم و برای رسیدن به این مقصود گاهی به گذشته ها و قربانی هائی تن در دهیم. نباید اسلوب خرده گیری های ناچیز را در باره کارشناسان معمول داریم. باید حتما بهترین شرایط زندگی را برای ایشان تامین کنیم. این بهترین سیاستها خواهد بود. گرچه ما دیروز درباره قانونی شمردن احزاب بورژوازی کوچک سخن گفتیم و امروز منشویکها و سوسیال رولسیونرها را زندانی کردیم ولی با وجود تمام این نوسانات يك خط مشی استواری تعقیب میشود باین معنی که ضد انقلاب را معدوم و دستگاه فرهنگی بورژوازی را مورد استفاده قرار میدهیم.» (۴)

گویا عصر انقلاب های بزرگ عصر تحریفات بزرگ هم هست. بارزترین این تحریفات به قضاوت در باره مشروطیت و انقلاب مشروطه ای مربوط میشود که ماه آینده درست هفتاد و پنج سال از وقوع آن میگذرد. واعظ محترمی در بالای منبر ضمن تعریفی به مصدق و یاران مصدق از مرحوم شیخ فضل الله نوری تجلیل کرده اند، و شنیده ام که میدان توپخانه هم میدان شیخ فضل الله نوری نامگذاری شده است. من نمیدانم مائی که از مرحوم شیخ فضل الله تجلیل می کنیم دیگر چرا به رژیم محمد رضا فحش و دشنام میدهیم و استبداد محمد علیشاهی که مرحوم شیخ فضل الله مدافع سرسخت آن بوده است با استبداد محمد رضا شاهی چه تفاوتی دارد که مدافعین اولی قابل دفاع و قابل تجلیل هستند و مدافعین دومی درخور خشم و خروش و لعنت؟

من تاریخ نویس نیستم و برای قضاوت درباره مرحوم شیخ فضل الله وسیله ای بهتر از توارخی که صاحب نظران معاصر او درباره از نگاشته اند در اختیارم نیست. مرحوم دکتر ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطه اش متن ادعای ما ای را که مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی یکی از مجتهدان آزادیخواه عصر مشروطه درباره مجرمیت مرحوم شیخ نگاشته نقل کرده است. من حیث آمد که قسمت اعظم این ادعای ما را نقل نکنم، چون خواندن آن ادعای ما به يك تنبه و يك ناسف برای خواننده ای مثل من ایجاد میکند: تنبه از اینکه معلوم میشود چرا غالب کسانی که از مرحوم شیخ دفاع می کنند همان کسانی هستند که در عصر ما از مرحوم کاشانی دفاع می کنند و ناسف از اینکه بعضی از نویسندگان روشنفکر و نامدار معاصر بعنوان دفاع از حیثیت ملی و شئون وطنی از مرحوم شیخ بعنوان مظهر مقاومت و پایداری در برابر هجوم غرب زدگی یاد فرموده اند، اگر مرحوم کاشانی در نهم اسفند ۱۳۳۱ با مسافرت شاه به خارج به مخالفت برخاست و مصدق را به توطئه چینی برضد «قانون اساسی» متهم کرد و پایبای طرفداران شاه تا کودتای ۲۸ مرداد دست از ستیز و مبارزه با دولت مصدق برنداشت مرحوم شیخ نیز پایبای محمد علی شاه و شاپشال و لیاخوف با مشروطه خواهان ضدیت کرد و تا آخرین لحظه از مخالفت با روش احرار و ابراری چون مرحوم طباطبائی و مرحوم خراسانی و مرحوم حاجی میرزا حسین و مرحوم مازندرانی عدول نکرد. اگر مرحوم کاشانی در مخالفت با مرحوم مصدق خواهی نخواهی باروش شاه و اشرف واعوان و انصار آنها همراه و همساز شد راه و روش مرحوم شیخ نیز در مخالفت با نظام مشروطه و وطن و لمن آزادیخواهان همان بود که ارشدالدوله ها و مجدالدوله ها و مجللها و صنیع حضرتها اختیار کرده بودند و اگر بعضی از حواشی و برگشیدگان مرحوم

۳- همان کتاب - همان صفحه

۴- لنین - بقلم مارکسیم گورکی (ص ۳۸)

کاشانی از حول و حوش سرابرده شاه درآوردند * مرحوم شیخ نیز بقول شیخ ابراهیم زنجانی انیس و جلیس محمدعلیشاه و امیر بهادر و قوامالدوله شد و به آنجا رسید که غالب اوقات را در کالسکه مشیرالسلطنه بسر میبرد. ما اگر واقعا معتقدیم که راه و روش مرحوم شیخ نوری صحیح و از آن مرحومان طباطبائی و مازندرانی و حاج میرزا حسین غلط بوده است جای حرف نیست و من در اینجا قصد ندارم که با کسی بر سر حقانیت مشروطه خواهان و عدم حقانیت مستبدین به بحث و احتجاج و مقابله برخیزم میگویم اگر در آنچه میگویند صادق هستید و واقعا مرحوم شیخ فضل‌المرآخادم ملت و مملکت می‌شناسید پس از همین امسال جشن مشروطیت و تجلیل از مشروطه خواهان را منسوخ کنید و سر در مجلس را خراب کنید و طعن و لعن و سب و دق آزادیخواهان صدر مشروطه را جزو شعارهای انقلاب معاصر ایران رایج و شایع سازید و به معلمین و مدرسین یاد بدهید که انقلاب مشروطه را بعنوان يك غلط مشهور و يك بلیه عظیم تاریخی به شاگردان بیاموزند تا مشروطه خواهان بیش از این به گمراهی و اغفال خلق اله نکوشند!

حالا اجازه بدهید قسمتی از ادعای مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی را در شرح تفصیلات مرحوم شیخ فضل‌اله در اینجا نقل کنم که هر چه من و شما بگوئیم و بنویسیم از لحاظ سندیت بقدر يك صفحه از تحریرات او نیست که خطاب به شیخ فضل‌اله چنین میگوید: «وقتی که شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان به احکام ناسخ و منسوخ و ناحق ایشان و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خواص و عام در ایران به نهایت شدت رسید عموم خلق علاج را به مشروطیت دیدند که اساس آن اینست که تصرف امرا و عالم نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق بطور دلخواه مطلق نبود حدی در تصرف پادشاه و حکام و دیگران بود و احکام الهیه چنانچه در اسلام مقرر است [باید] در حق همه جاری شود نه اینکه وقتی مقتدرین مرتکب فساد شدند منعی نباشد و ضعفها مقابل مجازات بینند و جمعی همیشه در کمال راحت و معبودیت دسترنج دیگران را بمصرف عیش رسانیده و ایشان را در ذلت و بدبختی نگاهدارند... مظفرالدین شاه و بعد از او محمدعلی میرزا این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضاء کردند و جناب عالی هم با چند نفر از معروفین علماء در استحکام این اساس دخالت داشته زیاده از هشت ماه اغلب خودت حاضر مجلس شوری بوده و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شده و تصحیح شد. چه شدناگهان شق عصای امت کرده ایجاد اختلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده و جمعی از اشرار را بدور خود جمع نموده و ماده مفیده عظیم و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفوس ایرانی بیگناه و هتک اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کرور اموال و تخریب آبادیها گردیدید و اگر این عنوان حرام بود چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی و اگر حلال و واجب بود چرا با آن به شدت مخالفت نمودی و مردم را بضدیت با یکدیگر دعوت فرمودی چرا بعد از اینکه اظهار مخالفت کردی مکرر بتو نصیحت کردند يك شب بنده خودم بودم در خانه آقای میرزا سید محمد طباطبائی آقا سید عبدالله بهبهانی هم بود و بیست و پنج نفر از معتبرین و کلا هم حاضر بودند. قسم غلیظ و شدید در حضور کلام اله مجید یاد کردی که خیانت بملت نکرده همیشه موافقت با مشروطیت نمائی مجددا بعد از چند روز قسم را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی. بعد جماعتی را گردآورده و گفתי خلاف من فقط در سر آن يك ماده قانون اساسی است. باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه خودت آورده بنده هم بودم و باتفاق بیست نفری از وکلا مدلل کردیم که همان ماده همانطور که هست باید نوشته شود. باز قرآن حاضر کرده قسم موکد یاد کردی که ابدا مخالفت نکنی و فردا بمجلس بیایی - بناگاه

قسم و عهد را شکسته به شاه عبدالعظیم رفتی، در حضرت عبدالعظیم کتبا و نظقا چه افترا که به وکلا نزدی چه فساد بود که نکردی بچه دلیل وکلا را بابی و دهری خواندی؟ آیا تصور نکردی که در قانون انتخابات به عموم اهل ایران دستور العمل داده شده که هر کس را متدین و امین دانند انتخاب کنند. آیا همه مردم بابی بودند که بابی انتخاب کردند یا سایرین غیر بابی بودند و در میان خود امین را غیر بابی نیافتند یا آنکه خاصیت دیوار های بهارستان بود که کسانی که آنجا آمده اند بعد از چندماه بواسطه پول هائی که شما گرفتید آن‌ها بابی شدند. در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شما رئیس آن بودید جمعی از اوباش مفتخوار را از چند هزار دینار خرج میدادید. آیا این پولها را که بشماداده بود که فساد کنید. آیا از خود میدادید اگر از خود میدادید جناب عالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید این پول را از کدام تجارت یا صنعت یا کسب گرد آوردید این یارشوه احکام و یا مال فقرا و ایتام بود. البته این پول را در مدتی جمع کرده بودید بچه دلیل در پیش چشم خودت فقراء ضعفا و ایتام با کمال عسرت معیشت میکردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده زیاده از عیش با وسعت در چنین مقام الفساد و اشرار میدادی. اگر شما مشروطیت را حرام دانستید دیدید که عموم علماء در جمع تقلید عتبات و سایر بلاد ایران جز چند نفر ریاست طلب و دنیا پرست همه آنرا واجب دانستند و افلا نه عشر مردم ایران در طلب آن جان میدادند آیا ممکن است حرمت چنین چیزی مضر دین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد پس بچه دلیل اشرار را اغوا میکردید که مشروطه طلبان را از قتل و ضرب و هراذیت معاف ندارند. بعد از آن که آن مقدار پولها را که گرفتید در حضرت عبدالعظیم بمصرف فساد رسانیدید و نمیدانم چقدر ذخیره کردید. و بالاخره از آنجا مایوس شدید. این حرام که می‌گفتید کم کم حلال شد و سکوت جایز گردید رای شما تابع اشارات بود و در واقعه میدان توپخانه نمیدانم وجه ماخوژی بچه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه را نمودید خود را رئیس اسلام نامیده با مهتر و قاطرچی و ساربان و کلاه نمندی های محلات و اشرار همدست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریاد ما چای و بلو خواهیم مشروطه نمیکشیم بلند کرده همه قسم رذالت و فحاشی کردند چند نفر بی‌گناه را کشتند به اشاره و سکوت شما از درخت آویخته چشم مقتولین را با خنجر در حضور عالی درآوردند. بفرمائید آن مقدار مصارف که به آن جمعیت و شرارت صرف میشد و جناب عالی شرکت داشتید از چه محل بود تلگرافات فساد شما به شهرها در تلگرافخانه موجود است کدام فساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمدعلی میرزا فروگذار کردید. آیا میتوان گفت اینست حمایت اسلام، شما را بهر چه اعتقاد دارید قسم میدهم اگر حضرت پیغمبر یا امام علیه السلام حاضر بودند آن مجمع شما را بچه نام می‌نامیدند، بعد از اینکه از فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبه حاصل نگردید با دستهای مخفی که هشیاران میدیدند در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمنها و اغتشاش بلاد و مفشوش کردن ذهن محمد علی میرزا و تقویت او به مخالفت ملی اقدام کافی کردید در بیرون رفتن محمدعلی میرزا از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران سرسلسله شاپشال و امیر بهادر و مفاخر الملک و صنیع حضرت و مجلل و مجدالدوله و حاجی محمد اسماعیل مغازه و امثال ایشان شما بودید. و اکثر دستور العملها

* دکتر بقائی از مقوله طرفداران مرحوم کاشانی مستثنی است که بعد از سقوط مصدق به مخالفت پادشاه برخاست و هنوز خانه نشین است.

را میدادید. آیا شکستن عهد و قسم و توب بستن بخانه خدا و قتل نفوس و هتك قرآن و زدن افترا و بهتان به وکلای پارلمان ایران این اعمال را حلال میدانستید یا خیر، آیا در حبس و زجر سادات و محترمین و به حلق آویختن مظلومین و حبس و زنجیر مردمان بی تقصیر و کشتن آن جمع کثیر محمدعلی میرزا را مصاب (یعنی صاحب حق و صواب) میدانستید یا مخطی (یعنی خطاکار)؟ اگر مخطی میدانستید چرا نهی نکردید اگر قدرت نداشتید چرا مثل ملت علم اعتراض و تحصن بحضرت عبدالعظیم و جمع نمودن مردم و جلوگیری از متکرو رفع فساد نکردید بلکه باکمال خرمی و انبساط به تبریک رفته اظهار شادمانی کردید و تائید شدت‌هایی که کردند نمودید، آیا آن قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین و تصرفات در اموال ملت که ذخیره چند ساله ایران بود و اخذ تقدیمات بر حکومتها و اعطاء مناصب و تصرفات در خزانه و مالیه مملکت از مالیات و گمرک و تلگرافخانه و غیرها و اتلاف اشیاء ذخیره و اموال کردن اسلحه قورخانه و تقویت در فرستادن لشکر بیک شهر معتبر ایران مثل تبریز که چندین هزار ضعف و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانه خود نشسته برگسی هجوم نمیکردند بلکه در مقابل زورگویی آنها دفاع از خود میکردند این فرستادن توپها و افواج و امثال رحیم خان و بستن راه آذوقه به مردم یک شهر و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتك نسوان و تصرف در تمام امور و اموال مردم و هوای نفس ... از محمد علی میرزا و مشیرالسلطنه و قوام الدوله و مجدالدوله و امیر بهادر و سایر شرکاء شما بودند که سلطنت غیر مشروطه عبارت از اینگونه کارهاست اینهارا شرعی و صحیح میدانستید.

اگر شرعی نمیدانستید، بخط خود نوشته بدهید اگر شرعی نمیدانستید بجهت تائید میکردید و شب و روز با مشیرالسلطنه و امیر بهادر ترتیبات میدادید. لامحاله مشروطیت از این حرام تر نبود. پس چرا برای منع این کارها اقداماتی نکردید. به حضرت عبدالعظیم نرفتید و بمیدان توپخانه جمع نشدید و فریاد نکردید. در این استبداد صغیر چه بولها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید و چه بولها از مال ملت از دست محمد علی میرزا گرفتید. اگر راست بگویند باید بیش از صد هزار تومان از این میان برده باشید آخر این چه بیرحمی است این مال رعیت بیچاره است بگوئید کجا ذخیره شده بدهید به هزار قسم مورد حاجت خرج کنند. تلگرافات و مکتوبات شما همه را در دست دارند که القاء فساد کرده بشرك ایشان خونها ریخته و خانه‌ها برباد داده آید و آتش به دودمانها زدند که هنوز دود آن فضا را تیره کرده - مگر این مردم شما چه کرده‌اند مگر از برکت مال و خدمات ایشان محترم و مکرم و صدر نشین و معبود و مسجود و نافع و الکلمه و صاحب مال و عیش و پارک و قصر و جلال نشدید. آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این بود؟ این قتال میان لشکر که محمدعلی میرزا و امیر بهادر احتشاد کرده به تبریز فرستادند و در اینجا با سران ملت جنگ کردند حکم خداوند این بود که اصلاح در میان این دو طایفه کنید چه اقدام به اصلاح کردید؟

بعد از توب بستن مجلس و مسجد و هتك قرآن و قتل نفوس چه محبوبیت در دربار محمد علی پیدا شد که شما شب و روز و اکثر اوقات را با محمد علی میرزا و امیر بهادر و غالب اوقات در کالسکه مشیرالسلطنه تشریف برده خلوتها کرده و نقشه‌ها برای تخریب بلاد و تعدیب عباد کشیدید با آن همه قدس و مسجد و عمامه علنا بر عدوات حجج اسلام و آیات الله فی الانام که مرجع حواص و عوام در عتبات مقدسه هستند اظهار عناد کردید بلکه تفسیق نمودید آیا امیر بهادر و ارشد الدوله و مجدالدوله را بهتر از مرحوم حاجی میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور می‌کردید، چرا خود و امثال خودتان از ملاهای رشوه‌گیر اجتماع کردید کنکاشها برای سخت‌گیری بمردم و اذیت عدالت طلبان مینمودید آزاد حرف می‌زدید و هر کجا میرفتید اما بندگان خدا را از اجتماع و مراوده با یکدیگر

و گفتن حرف حق منع میکردید در این سیزده ماه چقدر سرباز و فزاق مسلح در هر معبر گماشته هر نوع اهانت و خواری بمردم کردید اگر آزادی در حرکات خوب است چرا مردم را منع کردید، بداست چرا داشتید؟»



دیشب بسم افتاد که نامه‌ای خطاب به آقای خلخالی بنویسم ولی چند خطی که نوشتم دیدم حوصله عریضه‌نگاری ندارم و بهتر همانست که باقی حرفهایم را نیز مستقیماً خطاب به خود خوانندگان بنویسم. اینست که بدون مقدمه عرض میکنم که: من برای تبهکارانی که بروز قدرت و توانائی دمار از روزگار این ملت در آوردند و اخلاق جامعه را به فساد و انحطاط کشاندند و برای برگردن جیب‌های خود از هیچ رذالتی فروگذار نکردند هرگز دل نمیسوزانم محاکمه و مجازات این قبیل افراد آرزوی دیرین هم‌روشنفکران وطنخواه و دردمند و زجر کشیده‌ی این دیار است اما حالا که به قطع ریشه مفسدین کمر هست بسته‌اید کاری کنید که فساد و گمراهی و رذالت بشکلی دیگر در جامعه شیوع و رواج پیدا نکند. تنها تجمل و تعین و توانگری نیست که آدمی را به فساد میکشاند. فقر و تنگدستی و درماندگی هم میتواند سبب ساز تباهی و تیرگی روح و زوال اخلاق شود. شما اموال بعضی از محکومین و مصدومین را حراج میکنید یعنی از خانه زید به خانه عمرو منتقل می‌کنید که بجای خود قابل ایراد است و یک عمل انقلابی نیست و فعلاً در حوصله بحث مانمی‌گنجد اما وقتی زنی یا دختری را که همسر یا فرزند آن محکوم و مصدوم است سر برهنه و یکتاپیرهن و بدون هیچ تن پوش و بالاپوش و خواب جامه‌ای روانه کوچه و خیابان می‌کنند و رخصت نمیدهند که هیچ وسیله‌ای حتی برای حفظ همان حجابی که دین مقرر کرده است با خود برد یا به عواقب این عمل دم می‌اندیشید؟ آیا فکر نمی‌کنید که با این عمل زمینه‌ای برای انحراف و لغزش اخلاقی ایجاد می‌کنید و زنی را که از همه جادستش کوتاه شده به خود فروشی و روسپیگری سوق میدهند؟ لابد بعضی‌ها خواهند گفت اینها زنده میرقصند و بدون چنان محظوراتی هم قبلاً فساد بوده‌اند اما آیا این جواب از نظر عقل و منطق و انصاف و شرع قابل قبول است؟ آیا باید مفساد را تشویق کرد یا امکان ظهور و بروز و اعاده مفساد را حتی المقدور از بین برد؟ من یقین دارم که مراجع دینی‌ما از چنین واقعیتی بی‌خبر مانده‌اند و دست‌هایی هم مانع نفوذ و نشر حقایق به محضر ایشان میشود و گرنه هیچ مردم‌ذهبی به عملی که مآل به ارتکاب و ظهور مفسدیت و فساد منجر میشود صحنه نمی‌گذارد. چنین اعمالی نامش‌ظلم نیست بلکه تحمیل فساد و ترغیب افراد به ارتکاب گناه و معصیت است که چیزی بالاتر از ظلم است و مذهبی که میگوید «مملکت با کفر میماند و با ظلم نمیماند» هرگز راضی به چنین اعمالی نیست.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: نوشته دکتر مهدی ملکزاده جلد ششم - (از ۱۸۸۱ تا ۱۳۰۰).

توضیح

مترجم مقاله (درباره هنر برای هنر) نوشته گیورگی پله‌خانف که در شماره ۱۶۵ نگی (۲۱ فروردین ماه ۱۳۵۸) چاپ شده است خانم فرشته مولوی و مترجم مصاحبه (نرودا شاعر انقلاب شیلی) که در شماره ۱۶۶ نگی (۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸) چاپ شده است آقای ابوالقاسم کریم‌پور می‌باشند که متأسفانه در اصل مطلب نام آنها از قلم افتاده بود.

آقای کریم‌پور در باره اعتراض به توقیف آقای نعلبندیان که متأسفانه همه کانونها و سازمان‌های ادبی و قلمی در برابر آن سکوت کرده‌اند شرحی نوشته‌اند که اگر موضوع داشته باشد در شماره آینده درج خواهیم کرد.